

نقد ترجمه موسی اسوار بر بخش‌هایی از کتاب

«از سرود باران تا مزامیر گل سرخ»

تکلیف قرائت عربی ۴

سیده مونا حسینی (۴۱۰۲۹۹۰۵۱)

زمستان ۰۱ و بهار ۰۲

صفحاتی که به دست شما رسیده است تکلیف کلاس قرائت متون عربی ۴، شعر عربی، در مقطع کارشناسی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران است. نویسنده این سطور سعی کرده است ترجمه‌های فارسی ارائه شده از اشعار عربی کتاب «از سرود باران تا مزامیر گل سرخ» توسط موسی اسوار را با فرهنگ‌های لغت در دست نقد کرده و ترجمه فارسی پیشنهادی خود را ارائه دهد. مطالب به ترتیب متن عربی شعر، ترجمه موسی اسوار، نقد ترجمه وی و در آخر ترجمه پیشنهادی فارسی آمده است. این تکلیف قسمتی ۲۸ صفحه‌ای از کتاب «از سرود باران تا مزامیر گل سرخ» از موسی اسوار به چاپ سخن است. اشعار این قسمت از شاعری به نام آدونیس است و نیمه دوم شعر «مرثیه روزهای حاضر»، شعرهای کامل «مزمور» و «آغاز پرسش» و نیمه اول شعر بلند «اسماعیل» را در بر می‌گیرد.

علی احمد سعید اسبر ملقب به آدونیس از شاعران سوری معاصر است. او در دی ۱۳۰۸ خورشیدی / شعبان ۱۳۴۸ قمری / ژانویه ۱۹۳۰ میلادی در روستای قصابین سوریه به دنیا آمد. وی شاعر، مترجم، نویسنده و منتقد ادبی است.

- محدوده تکلیف:

صفحات ۳۰۳ تا ۳۳۱ کتاب از سرود باران تا مزامیر گل سرخ، موسوی اسوار، سخن، ۱۳۹۱

- فرهنگ‌های استفاده شده:

<https://www.almaany.com>

<http://aratools.com>

- راهنما

مشکی: متن عربی کتاب

آبی: ترجمه موسی اسوار

صورتی: نقد ترجمه موسی اسوار

سبز: ترجمه پیشنهادی

۱. أَيُّهَا الْفُرَاتُ يَا أَيَّاماً بِلَا رَقْمٍ

ای فرات ای ایام بی شماره

نقد: چون از دو حرف ندا ایها و یا استفاده شده بهتر است برای زیبایی شعر از دو حرف ندای متفاوت در فارسی نیز استفاده شود. مثلاً «ای» و «هان، ای...»

هان ای فرات! ای ایام بی شمار

۲. أَيُّهَا الْعَاصِي يَا سَرِيراً بِلَا طِفْلِ

ای عاصی ای تخت بی کودک

نقد: درست است که عاصی در فارسی نیز به کار می‌رود اما کلمات خوبی مانند سرکش نیز به عنوان برابر وجود دارد.

ای سرکش! ای بستر بی کودک (برای حفظ زیبایی شعر بد نیست به جای تخت از بستر استفاده شود. البته تخت نیز درست است.)

۳. وَ أَنْتَ يَا بَرْدِي -

و تو ای بردی -

نقد: در فرهنگ‌ها بردی را به معنای نوعی گیاه یافتیم که در فارسی اسم خاص دیگری ندارد. ترجمه بهتری نمی‌توان ارائه داد.

۴. لَقَدْ شَرِبْتُكَ جَمِيعاً وَ مَا أُرْتَوَيْتُ لَكُنِّي تَعَلَّمْتُ الْحُبَّ، وَ وَحْدَهُ الْيَأْسُ جَدِيرٌ بِالْحُبِّ

به تمامی‌تان نوشیدم و سیراب نشدم اما عشق آموختم، و تنها نومیدی است که شایسته عشق است.

نقد: حرف اضافه نوشیدن در فارسی «از» است. حرف اضافه «به» با نوشتن به کار می‌رود. نمی‌دانم در شعر می‌توان ضمیر مفرد «ک» را

جمع معنا کرد یا نه اما در ترجمه «تان» که دوم شخص جمع است به جای «ت» آمده.

از تمام تو نوشیدم و سیراب نشدم اما عشق آموختم، و تنها نومیدی است که شایسته عشق است.

۵. يَأْسٌ وَ لَيْسَ مِنْ مَوْتٍ تَائِهٌ وَ أَكْرَهُ الْهِدَابِيَّةَ - وَ لَيْسَ لِي قَدَمٌ فِي مَوْطِنِ الْوَحْلِ.

نومیدم و مرگی نیست گمگشته ام و از ره یافتن بیزار - و در موطن گل ولایم پایی نیست.

نقد: وحل با آنکه مضاف الیه موطن است اما در فارسی این ساخت یعنی «موطن گل ولایم» خوب معنا نمی‌شود. «لی» نیز معنا نشده است.

نومیدم و مرگی نیست گمگشته ام و از ره یافتن بیزار - و در موطن گل آلوده‌ام برای من پایی نیست.

۶. اترک ورائی أصدقائي - قُضبانَ الْحَدِيدِ وَالسَّجُونِ، وَأترکِ بِلَادِي لِأَوْلِيكَ الرَّوَاقِيَّيْنَ الْمَجَانِينِ.

یارانم را پس سرم می‌گذارم - میله‌های آهنین و زندانها را و سرزمینم را به آن رواقیان مجنون وا می‌نهم.

نقد: در قسمت دوم شاعر قُضبانَ الْحَدِيدِ و السَّجُونِ را آورده و سپس جمله اترک بِلَادِي لِأَوْلِيكَ ... را گفته است. پس شاید قُضبانَ الْحَدِيدِ و

السَّجُونِ برای آن رواقیان نیست. (در معنا دقیق آن.) رواقیین نیز در فرهنگ به دو معنای رواقیون (پیرو فلسفه رواقی) و راهب معنا شده بود

که فکر می‌کنم همین معنای مترجم بهتر است.

یارانم را پس سرم می‌گذارم - میله‌های آهنین و زندانها را هم و سرزمینم را به آن رواقیان مجنون وا می‌نهم.

۷. وَ أَمْضَى وَ لَيْسَ لِي غَيْرُ أَحْزَانِي وَ مَسَافَاتِي، وَ فِي مَوَكِبِي حَبِيبَتِي وَ شَعْرِي، وَ فِي عَيْنِي يَرْقُدُ شَعْبِي الضَّاعِ.

می‌روم و جز اندوهان و مسافاتم هیچم نیست و در موكب من محبوب من است و شعر من و در چشمان من ملت گمشده ام آرام گرفته

است.

نقد: کلمه مسافات را در پیکره فرهنگستان تنها در ۵ شاهد می‌توان دید و فکر می‌کنم کمی غریب باشد. موکب نیز با آنکه در ادبیات امروزی (مخصوصاً ادبیات اربعین) در فارسی به کار می‌رود اما در فرهنگ به معنای بدرقه است.

می‌گذرم و جز اندوهان و فاصله‌هایم، هیچم نیست و بدرقه من محبوب من است و شعر من. و در چشمان من ملت گمشده ام آرام گرفته است.

۸. و أمضى و أنا أحلمُ - بِالْقُلُوبِ الْمُعَلَّقَةِ فِي الدَوَالِي وَ الرُّؤُوسِ الْمَزْرُوعَةِ فِي الْحُقُولِ، وَ أَتَذَكَّرُ أَنْ هَذِهِ لَيْسَتْ إِلَّا بَقَايَا أَحْبَابِي. وَ حِينَ تَدْخُلُ فِي عُرُوقِي رَائِحَةُ الْبَحْرِ، وَ تَمَلُّ شَعْرَ حَبِيبَتِي قَبْلَ الرِّيحِ وَ تَمُوتُ الشَّوَابِغُ وَ تُبْعَثُ، لَنْ أَتَذَكَّرَ غَيْرَ أُمِّي وَ سَأَنْسِجُ لَهَا فِي ذَاكِرَتِي حَصِيْرًا لَيْنَةً تَجْلِسُ عَلَيْهَا وَ تَبْكِي.

می‌روم و به رویا می‌بینم - دل‌های آویخته از تاکها را و سرهای نشانده در باغ‌ها را و به یاد می‌آورم که اینها جز بازمانده عزیزانم نیست و آنگاه که رایحه دریا در رگانم می‌رود و بوسه‌های بادگیسوان محبوبم را می‌آکند و کرانه‌ها می‌میرند و انگیخته می‌شوند جز مادرم را به یاد نخواهم آورد و او را در حافظه خویش بوریایی نرم خواهم بافت تا بر آن بنشیند و بگرید.

نقد: دوالی را در فرهنگ به معنای چرخ چاه و چفت‌بست یافتیم نه تاک.

می‌روم و به رویا می‌بینم - دل‌های آویخته از چرخ‌چاه‌ها را و سرهای نشانده در باغ‌ها را و به یاد می‌آورم که اینها جز بازمانده عزیزانم نیست و آنگاه که رایحه دریا در رگانم می‌رود و بوسه‌های بادگیسوان محبوبم را می‌آکند و کرانه‌ها می‌میرند و انگیخته می‌شوند جز مادرم را به یاد نخواهم آورد و او را در حافظه خویش بوریایی نرم خواهم بافت تا بر آن بنشیند و بگرید.

۹. وَ دَاعَاً يَا عَصْرَ الذَّبَابِ فِي بِلَادِي.

بدرود ای روزگار مگسان در سرزمینم

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۰. ... وَرَقٌ وَلَا حَبْرٌ، وَلَا قَلْبٌ يَنْفُضُهُ الْحَبْرُ وَالْيَأْسُ نَجْمَةٌ فِي الْجَبِينِ وَ الشَّرُّ فِي طُفُولَيْهِ وَالصَّمْتُ رَمْلٌ كَاسِعٌ وَ لَا وَرَقٌ.

... برگی است و جوهری نیست و قلبی نیست که جوهرش بیفشاند و نومیدی ستاره‌ای است در پیشانی و بدی در طفولیت خویش است و سکوت شنی است ترکتاز و برگی نیست.

نقد: ینفضه را در فرهنگ به معنای به هوش آوردن پیدا کردم. البته یک کلمه با تلفظ ینفض نیز در فرهنگ بود به معنای پراکنده کردن و به هر حال در نظرم «بیفشاند» معنا را خوب نمی‌رساند. در عبارت «شنی است ترکتاز» نیز معنا به خوبی نمی‌رسد.

... برگ هست و جوهری نیست و قلبی نیست که جوهر آن را به هوش آورد و نومیدی ستاره‌ای است در پیشانی و بدی هنوز در طفولیتش است و سکوت شنی است که ترک‌تاز می‌کند و برگی نیست.

۱۱. مِنْ أَى بِلَادٍ أَتَيْتَ، مِنْ أَى حَظِيرَةٍ لَا اسْمَ لَهَا؟

از کدام سرزمین می‌آیی، از کدام آغل بی‌نام؟

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۲. لَمْ يَكْتَمِلْ وَطَنِي بَعْدُ، رُوْحِي بَعِيدَةٌ وَ لَا مَلِكٌ لِي.

وطنم هنوز کامل نشده است. جانم در دوردست است و هیچم قدرتی در دست نیست.

نقد: در قواعد خواندم که لم + مضارع تنها معنای آن را منفی می‌کند. اما اینجا ماضی نقلی معنا شده. به هر حال ماضی نقلی به این بافت بیشتر می‌خورد و شاید من در قواعد به درستی نگشته‌ام. ملک نیز به معنای قلمرو و حکومت است و فکر می‌کنم مجازاً قدرت معنا شده. وطنم هنوز کامل نشده است. جانم در دوردست است و هیچ قلمروی در دست ندارم.

مزمور

مزمور

۱۳. **أَوَّلُ النَّهَارِ أَنَا وَ آخِرُ مَنْ يَأْتِي - أَضْعُ وَجْهِي عَلَى فُوْهَةِ الْبَرْقِ وَ أَقُولُ لِلْحُلْمِ أَنْ يَكُونَ خُبْرِي.**

آغاز روزم من و بازپسین کسی که می‌آید - رخسارم را بر دهانه آذرخش می‌گذارم و به رؤیا می‌گویم که نامم باشد.

نقد: جمله اول در ترجمه معنا را آن طور که من متوجه شدم نمی‌رساند. خبز نیز می‌تواند در کنار نان به معنای روزی باشد. البته بستگی دارد که جناب اسوار می‌خواستند همانطور شاعرانه ترجمه کنند یا خیر. به هر حال هنر شعر در زبان اصلی به ترجمه نمی‌رسد و تلاش زیاد می‌طلبد.

ابتدای روز و بازپسین کس که می‌آید من - رخسارم را بر دهانه آذرخش می‌گذارم و به رؤیا می‌گویم که قرص نامم باشد.

۱۴. **ارْفَعُ الْفَرَّاشَةَ بَيْرِقًا أَكْتُبُ عَلَيْهِ أَسْمَائِي.**

پروانه را بر می‌افرازم چون بیرقی که نام‌های خود را بر آن می‌نویسم.

نقد: می‌تواند فراشه مفعول اول و بیرق مفعول دوم فعل باشد. یعنی: برای پروانه بیرقی می‌افرازم. البته ترجمه جناب اسوار بر اساس بیت‌های قبل که از طبیعت برای زندگی استفاده می‌کند صحیح‌تر است.

۱۵. **شَجْرَةٌ تَغَيَّرُ أَسْمَهَا وَتَأْتِي إِلَيَّ، حَجَرَ يَغْتَسِلُ بِصَوْتِي، سَهْلٌ يَكْتَسِي بِأُورَاقِي هَذِهِ جِيوشِي وَ سِلَاحِي الْعُشْبِ.**

درختی نامش را دیگر میکند و به سوی من می‌آید، سنگی تن خود را به صدای من می‌شوید جلگه ای تن به برگ‌های من می‌پوشاند - این است سپاهم و علف سلاحم.

نقد: سهل می‌تواند به معنای هر زمین همواری باشد. جلگه نیز از انواع آن است. فکر می‌کنم جناب اسوار به دلیل پوشیده بودن جلگه از سرسبزی این معنا را انتخاب کرده‌اند. یا به نظرشان این کلمه آوای هنری‌تری دارد. از کلمه «دشت» نیز می‌توان استفاده کرد.

۱۶. **أَنْقَشُ وَجْهِي عَلَى الرِّيحِ وَالحَجَرِ، أَنْقَشُ وَجْهِي عَلَى المَاءِ، أَسْكُنُ الأفقَ، وَ عَلَى جِبِينِي قِنَاعٌ مِنَ المَوْجِ.**

رخسار خود را بر باد و سنگ نقش می‌زنم، رخسار خود را بر آب نقش می‌زنم، سکنی در افق می‌گزینم و بر پیشانی ام نقابی از خیزابه است.

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۷. **أَتَجِهَ نَحْوَ البَعِيدِ وَالبَعِيدُ يَبْقَى. هَكَذَا لَا أَصِلُ، وَ لَكِنِّي أَضِيءُ إِنْتِي بَعِيدٌ وَ البَعِيدُ وَطَنِي**

رو به دور دست می‌نهم و آن که بدور است بر جای میماند. بدین سان نمی‌رسم اما روشنا میبخشم. در دوردستم من و آن که بدور است وطن من.

نقد: جمله «والبعيد يبقي» به «و آن که بدور است» ترجمه شده است. من با این نحو جمله معنای «که» به معنای «کسی» را دریافت نمی‌کنم.

رو به دور دست می‌نهم و دور است که بر جای میماند. بدین سان من نمی‌رسم اما روشنی میبخشم. در دوردستم من و آن که بدور است وطن من.

۱۸. اَخْلُقُ وَطَنًا صَدِيقًا كَالدَّمْعِ.

وطنی دوست وار چون سرشک می آفرینم.

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۹. الَّذِينَ يَلْعَمُونَ قَشْرَةَ الْعَالَمِ، الْمَلِئُونَ كَالْجَمْرِ الَّذِينَ يُنَاخِمُونَ الْأَفْقَ، الَّذِينَ يَعْتَصِبُونَهُ وَيَضْرِبُونَهُ حَتَّى يَدْمَى الَّذِينَ يَتَفَيَّأُونَ ظِلَّ الْفَرَاشَاتِ.

آنان که در پوسته جهان آگنه انفجار می گذارند، آکندگان چون اخگر مجاوران افق که به افق تجاوز میکنند و به ضربش خونین، آنان که در سایه سار پروانه ها می نشینند.

نقد: در فرهنگ «یلغمون» به معنای تخریب کردن ضبط شده. به هر حال «آگنه انفجار گذاشتن» برای من بسیار غریب می نماید و در دهخدا نیز معنای مناسبی برای آگنه پیدا نکردم. اگر قرار بر شاعرانه کردن ترجمه است که جای کار بسیار است اما اگر قرار است ترجمه به زبان روان فارسی باشد کلمه «آگنه» درست نمی نماید. «یناخمون» را در فرهنگ به معنای سنگینی کردن یافتیم. من از جمله «و به ضربش خونین» معنای درستی متوجه نمی شوم. گویی فعل ندارد.

آنان که پوسته جهان را خراب می کنند. آکندگانی که همچون اخگر بر افق سنگین می آیند و بر او متعصبند و به او آسیب می زنند تا که خوش جاری شود. آنان که به دنبال سایه پروانه اند.

۲۰. هَوْلَاءِ سَمَّيْتُهُمْ بِأَسْمَائِي أَنَا الرَّأكِضُ وَالْأَلِهَةُ سِيَاجٌ حَوْلِي أُخْطِفُهَا وَ أَعْزَوْهَا وَ حِينَ أُجْسِئُهَا أَلْبَسُ الْمَاتِمَ قَفَارًا، أَنَا السَّاكِنُ فِي أَصْدَافِ الْحُلْمِ الْمُعْلِنُ
إنسان الداخل (أَنْظُرُ وَرَاءَكَ يَا أَوْرَفِيوسَ، تَعَلَّمْ كَيْفَ تَسِيرُ فِي الْعَالَمِ)

اینان را من به نامهای خویش نامیدم من آن دوان پویانم و الهگان به گرد من پرچینند آنها را در می ربايم و به شبیخونشان فرومی گیرم و چون لمسشان کنم سوگواره ها را به دست میکنم من آن جای گزیده در صدف های رویایم، اعلام کننده انسان درون - (هان اور فتوس به پس پشت بنگر بیاموز چگونه در جهان راه بسپاری)

نقد: کلمه «سیاج» را در فرهنگ به معنای پناه و سپر یافتیم. کلمه «قفارا» نیز در فرهنگ به معنای سرزمین بی حاصل است. شاید عبارت «اللبس الماتم قفارا» به معنای «سوگواره های بی حاصل را به خود می پوشانم.» باشد.

اینان را من به نامهای خویش نامیدم من آن دوان پویانم و الهگان به دور من سپر می شوند. آنها را در می ربايم و به شبیخونشان فرومی گیرم و چون لمسشان کنم سوگواره های بی حاصل را به خود می پوشانم. من آن جای گزیده در صدف های رویایم، اعلام کننده انسان درون. (هان اور فتوس به پس پشت بنگر بیاموز چگونه در جهان راه بسپاری)

۲۱. أَعْلِنُ طُوفَانَ الرَّقْضِ.

طوفان مخالفت را اعلام میکنم

نقد: ترجمه خوبی است.

۲۲. أَعْلِنُ سَفْرَ تَكْوِينِهِ.

سفر تکوینش را اعلام میکنم

نقد: ترجمه خوبی است.

۲۳. أَحَاوِرُ الْكُهُوفِ، أَصَيِّرُ الْجِبَالَ كَلِمَاتٍ وَأَمُوسِقُ الْحَفْرَ، أَرَاقِصُ الْأَثِيرَ وَأَحْمِلُ الْحَجَرَ أَشْوَاقِي إِلَى الْأَرْضِ أَكْتُبُ رُقِيَّةً لِأَيَامِي وَ أَكْسِرُ عَدَادَ الْوَقْتِ أَغْرَشُ
مَسَافَاتِي بِالْأَشْلَاءِ وَ أَتْرُكُ لِلْأَبْعَادِ أَنْ تَقُودَنِي.

با غارها گفتگو می‌کنم، کوهها را کلمات می‌کنم و مگاکها را موسیقی، با اثر می‌رقصم و دلتنگی‌هایم را برای زمین بار سنگ می‌کنم، برای روزهای خویش چشم پناه می‌نویسم، شمارگر وقت را می‌شکنم، پاره‌های جسدها را در مسافت‌های خود می‌نشانم و زمام راه بردنم را به ابعاد می‌سپارم.

نقد: «کلمات» نکره است اما در ترجمه همان کلمات معنا شده که معنای معرفه می‌دهد. فعل «اموسق» را در فرهنگ نیافتیم. اگر با موسیقی هم‌ریشه باشد ترجمه صحیح است. کلمه «اغرش» را در فرهنگ پیدا نکردم.

با غارها گفتگو می‌کنم، کوهها را به کلماتی تبدیل می‌کنم و مگاکها را به موسیقی، با اثر می‌رقصم و سنگ دلتنگی‌هایم را به زمین تحمیل می‌کنم، برای روزهای خویش چشم پناه می‌نویسم، شمارگر وقت را می‌شکنم، جسدها را در مسافت‌های خود ... و زمام راه بردنم را به ابعاد می‌سپارم.

أَوَّلُ السُّؤَالِ

آغاز پرسش

۲۴. اَفَقٌ يَتَوَرَّدُ، - لَكِنَّ وَجْهَ الْمَطَرِ

افقی گلگون میشود اما رخسار باران

نقد: ترجمه خوبی است.

۲۵. يائِس.

نومید است.

نقد: ترجمه خوبی است.

۲۶. أَفُقٌ يَتَكَسَّرُ - لَكِنَّ وَجْهَ الْمَطَرِ

افقی می‌شکند اما رخسار باران

نقد: ترجمه خوبی است.

۲۷. عَاشِق.

عاشق است.

نقد: ترجمه خوبی است.

۲۸. مَطَرٌ عَاشِقٌ يائِسٌ - حُطَانَا

بارانی است عاشق و نومید- گامهایمان

نقد: ترجمه خوبی است.

۲۹. وَرَقٌ يَرْتَمِي فِي حُفْرٍ

برگی است که در مگاکها فرو می‌افتد

نقد: در فرهنگ «یرتمی» را به معنای متعدی یافتیم، یعنی: پرت می‌شود. در این ترجمه لازم معنا شده.

برگی است که در مگاکها پرتاب می‌شود.

۳۰. كَيْفَ لَا يَغْمُرُ الْمَاءُ هَذِي الْحَفْرَ؟

چگونه آب از این مگاکها سرریز نمی‌کند؟

نقد: ترجمه خوبی است.

۳۱. مَطَرٌ عَاشِقٌ، لَوْ سَأَلْنَا:

بارانی عاشق - اگر پرسیم:

نقد: ترجمه خوبی است.

۳۲. كَيْفَ لَا يَغْسِلُ الْمَاءُ هَذَا الثَّمَرُ-

چگونه آب این باروبر را نمی‌شوید؟ -

نقد: ترجمه خوبی است.

۳۳. أَتَرَاهُ يُجِيبُ الشَّجَرَ؟

آیا درخت پاسخ خواهد گفت؟

نقد: در این ترجمه عبارت «ا تراه» ترجمه نشده است.

آیا خواهی دید که درخت پاسخ گوید؟

۳۴. رَبِّمَا، رَبِّمَا.

شاید شاید.

نقد: ترجمه خوبی است.

۳۵. وَ أَكُونُ النَّزِيفِ، وَ أَمْضَى

خونفشانی می‌شوم و می‌روم

نقد: نزیف صفت است. در ترجمه یا یاء نکره به آن اضافه شده که به خاطر ال نزیف در متن اصلی اشتباه است. اگر یاء مصدری است نیز

اشتباه است.

خونفشان می‌شوم و می‌اوم.

۳۶. رَاسِمًا شَرِيَانِي سَوْأَلًا عَلَي دَفْتَرِ الْمَطَرُ ...

شریان خود را در هیئت پرشی بر دفتر باران نقش میزنم....

نقد: ترجمه خوبی است.

اسماعیل

اسماعیل

۳۷. مُتَدَثِّرًا بِدَمِي، أَسِيرٌ تَقُودُنِي

خون خود را شولای تن کرده ام و ره می‌سپارم -

نقد: ترجمه عبارت اول یعنی «مُتَدَثِّرًا بِدَمِي» اشتباه نیست اما در متن عربی تن نیامده.

در خون پیچیده‌ام. می‌روم و

۳۸. حُمَمٌ، وَيَهْدِينِي رُكَامٌ-

گدازه‌ها راهبر منند و ویرانه‌ها رهنمون-

نقد: فعل «یهدینی» به صورت اسم «رهنمون» معنا شده است. «کام» را در فرهنگ به معنای توده یا جمعیت زیاد یافتیم نه «ویرانه». اما فکر می‌کنم جمعیت زیاد معنای درستی در این بیت نمی‌دهد. احتمال می‌دهم نتوانسته باشم معنای درست را در فرهنگ بیابم.

گدازه‌ها راهبر منند و ... راهنمایی‌ام می‌کنند.

۳۹. بَشْرٌ تَمُوجُ حُشُودَهُمْ

خلقی است که موج خیل انبوهش

نقد: ترجمه خوبی است.

۴۰. طُوفَانِ السَّنَةِ: لِكُلِّ عِبَارَةٍ

در هیئت طوفانِ زبان‌هاست، هر عبارت را

نقد: ترجمه خوبی است.

۴۱. مَلِكٌ، وَكُلٌّ فَمِ قَبِيلَةٍ.

پادشاهی است و هر دهانی قبیله ای است.

نقد: ترجمه خوبی است.

۴۲. ... و أَنَا الَّذِي نَبَذْتُهُ كُلَّ قَبِيلَةٍ.

... و منم رانده همه قباایل

نقد: فعل «نبذته» و مفهوم آن در مجموع به یک صفت در فارسی ترجمه شده. البته از لحاظ شاعرانه، ترجمه جناب اسوار ظریف‌تر است. واو اول جملات عربی در فارسی معنایی ندارد. در فارسی جملات با حرف ربط شروع نمی‌شوند.

... من آنم که همه قباایل او را رانده‌اند.

۴۳. وَ خَرَجْتُ تَحْضُنِي الْجِرَاحُ ، وَأَحْضُنُ الْأَرْضَ الْقَتِيلَةَ

بیرون شدم و زخم‌ها به برَم گرفته بودند، و من زمین مقتول را.

نقد: ترجمه خوبی است.

۴۴. ابْنِي خِيَامِي فِي دَمِي

خیمه‌هایم را در خون خود بنا می‌نهدم

نقد: ترجمه خوبی است.

۴۵. وَأَقُولُ لِلسَّمِيِّ أَنْ يَلْمَ دَفَاتِرِي

و نام خود را می‌گفتم که دفترهایم را

نقد: نمی‌دانم «ل» قبل از اسم چه نقشی دارد اما هر چه هست در ترجمه تفاوتی ایجاد نکرده. شاید تاکید باشد. واو اول جمله نیز بهتر است ترجمه نشود.

همانا نام خود را می‌گفتم تا دفترهایم را جمع کنند

۴۶. مِنْ بَيْتِ إِسْمَاعِيلَ /

از خانه اسماعیل برچیند/

نقد: ترجمه خوبی است.

۴۷. اسماعیلُ يَطْفُو

اسماعیل شناور می شود

نقد: ترجمه خوبی است.

۴۸. صحراءٍ مِنْ كُتُبِ تَمُوتُ، وَ فَوْقَهُ

آن سان که بیابانی از کتاب‌هایی رو به زوال

نقد: فعل «تموت» به عبارت «رو به زوال» معنا شده است. شاید چون فعل است بهتر است همان فعل ترجمه شود.

آن سان که بیابانی از کتاب‌هایی که مرده‌اند

۴۹. قَمَرٌ تَقْلَدُ سَيْفَهُ

بر فراز او ماهی است که شمشیر به خود بسته است

نقد: «تقلد» را در فرهنگ به معنای بر دوش افکندن یافتیم. همینطور «سیفه» ه ضمیر دارد که در ترجمه نیامده است.

بر فراز او ماهی است که شمشیرش را بر دوش افکنده است.

۵۰. وَ مَضَىٰ يَجْرُ نِيَاقَهُ...

و رفته است اشتران خود را بکشد...

نقد: ترجمه خوبی است.

۵۱. /... وَ أَنَا الَّذِي نَبَذْتُهُ كُلَّ قَبِيلَةٍ

...و منم رانده همه قبایل

نقد: قبلا نوشته شده است.

... من آنم که همه قبایل او را رانده‌اند.

۵۲. اتَسَقَطُ الشَّرْرَ الدَّلِيلَ / بَنَاتُ نَعَشٍ

فرو شدن شراره های رهنما را دنبال میکنم / بنات نعش

نقد: واژه «اتسقط» را در معنای «من جمع می‌کنم» یافتیم و فکر می‌کنم چون در متن عربی معادلی برای «فرو شدن» نیست پس «دنبال

می‌کنم» نیز ترجمه دقیقی نباشد.

اخگران راهنما را گرد می‌آوردم/ بنات نعش

۵۳. يَرْقُدْنَ فِي زَغَبِ الظَّلَامِ / رَأَيْتُ وَجْهِي شَامَةً

در نوپر تاریکی آرام گرفته‌اند / رخسار خود را

نقد: «زغب» را به معنای کرک و پرز یافتیم. «نوپر» نیز در لغت‌نامه دهخدا به معنای تازه پر و بال درآورده بود. منظور آن است که زغب اسم

و نوپر صفت فاعلی مرخم است. در شواهد «نوپر» را به معنای پر نو یا همان کرک نیافتیم. به هر حال بنده «در کرک تاریکی» معنا می‌کنم.

شاید تاریکی به تختی تشبیه شده که قسمت نرم و کرکمانندی دارد. این قسمت همان میان آسمان است که سه ستاره آخری دب اکبر(بنات نعش) در آن دیده می‌شود.

در کرک تاریکی آرام گرفته‌اند، رخسار خود را

۵۴. فِي ضَوْئِهِنَّ، رَأَيْتُ مَوْتِي

در روشنایشان خال دیدم، مرگ خود را

نقد: کلمه «شامه» در بیت بالا به صورت نکره آمده. اما در ترجمه اثری از نکره بودن نیست.

در روشنی‌شان به هیأت خالی دیدم، مرگ خود را

۵۵. طَيْرًا عَلَى كَتِفِ الظَّلَامِ

پرنده ای بر شانه تاریکی دیدم

نقد: ترجمه خوبی است.

۵۶. وَ الرَّمْلَ يَرْتَجِلُ الكَلَامِ.

و شن را بدیبه خوان دیدم

نقد: ترجمه خوبی است.

۵۷. فِي الْجَانِبِ الشَّرْقِيِّ مِنْ نَهْرِ الْفُرَاتِ لِقَالِقٍ

در جانب شرقی رود فرات لک لک هایی

نقد: ترجمه خوبی است.

۵۸. حَمَلْتُ مَفَاتِيحَ الرَّحِيلِ، وَ قَوَّضْتُ

کلیدهای سفر را برداشته‌اند و لانه‌های خود را

نقد: «حملت» را در فرهنگ به معنای «او/آن‌ها حمل کرد» یافتیم.

کلیدهای سفر را حمل کرده و لانه‌های خود را

۵۹. أَعشاشها.

ویران کرده‌اند

نقد: ترجمه خوبی است.

۶۰. فِي الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ، يَنْهَضُ هَيْكَلٌ -

در جانب غربی، کالبدی برمی‌خیزد -

نقد: ترجمه خوبی است.

۶۱. ثَدْيَانِ يَنْتَفِخَانِ قَشًّا.

دو پستان که به کاهریزه پرباد می‌شود.

نقد: «ینتفخان» را در فرهنگ به معنای ورم کردن پیدا کردم. پر باد شدن همدر یک جهت می‌تواند آن معنا را بدهد.

دو پستان که به کاهریزه ورم می‌کنند.

۶۲. ...وَأَنَا الَّذِي نَبَذْتُهُ كُلَّ قَبِيلَةٍ

... و منم رانده همه قبایل

نقد: قبلا نوشته شده است.

... من آنم که همه قبایل او را رانده‌اند.

۶۳. هُوَذَا تُفَرِّقُنِي يَدَايَ / دَمِي يُحَارِبُهُ دَمِي

اینک دستانم که پراکنده‌ام می‌کنند / خونم به جنگ خونم خاسته است

نقد: ترجمه خوبی است.

۶۴. جَسَدًا يُمَزَّقُ فِي جَسَدٍ

تنی که در تنی پاره می‌شود

نقد: ترجمه خوبی است.

۶۵. وَ الْحَبُّ لَا أَحَدٌ، وَمَوْتِي لَا أَحَدٌ

و عشق هیچ کس نیست و مرگم هیچ کس نه

نقد: معنای جمله را متوجه نمی‌شوم. ترجمه لفظ به لفظ درست است اما نسبت به ابیات دیگر معنا نمی‌دهد و شاید منظور شاعر چیز دیگری

باشد.

۶۶. مَنْ أَنْتَ؟ يَصْرُخُ بِي حَطَامِي

تو کیستی؟ خرد شده ام بر سرم فریاد می‌کشد

نقد: کلمه حطام به معنای خردشده‌ام معنا شده که در نگاه اول فعل به نظر می‌رسد در حالی که اسم است.

تو کیستی؟ بقایایم بر سرم فریاد می‌کشد.

۶۷. وَ يَكَادُ يُنْكِرُنِي كَلَامِي.

و کلامم در آستانه انکار من است.

نقد: درست ترجمه شده است اما فعل یکاد را می‌توان اینطور نیز معنا کرد:

نزدیک است کلام خودم من را انکار کند.

۶۸. نَارٌ تَجِيءُ إِلَيْهِ مِنْ أَرْضِ تَعُومُ، تَنَامُ تَحْتَ وَسَادِهِ

از زمینی شناور آتشی می‌آیدش در زیر نازبالش او در خواب می‌شود

از زمینی شناور آتشی به سمت او می‌آید در زیر بالش او در خواب می‌شود.

۶۹. نَارٌ تَجِيءُ إِلَيْهِ مِنْ أَرْضِ تَعُومُ عَلَى رُؤُوسِ

آتشی می‌آیدش از زمینی شناور روی سرهایی

از زمینی شناور آتشی به سمت او می‌آید روی سرهایی

۷۰. حُشِيَتْ بِالسِّنَةِ - خَلِيقَهُ خَالِقٍ يُمَلِي الدَّمَاءَ

که آکنه‌هایشان زبانهایی است - آفریده‌های آفریدگاری

نقد: حشیت فعل مجهول است اما به اسم ترجمه شده. گمان می‌کنم ترجمه این فعل در فارسی «داخل می‌شوند» است که بسیار شبیه به نوع معلوم آن است.

که با زبان‌هایی داخل می‌شوند، آفریده‌های آفریدگاری که خون را امر می‌کند

۷۱. کتَبًا، وَيُثَبِّتُ مَا يَشَاءُ لَهَا، وَ يَمْحُو مَا يَشَاءُ

که به خون کتابها تقریر میکند و آنها را هرچه را خواهد اثبات یا محو می‌کند

نقد: یعنی با خون کتابها نوشته می‌شود که ترجمه تحت اللفظی آن ترجمه پیشنهادی می‌شود.

به کتابها، آنها را هرچه را خواهد اثبات یا محو می‌کند.

۷۲. نَارٌ تَجِيءُ إِلَيْهِ مِنْ أَرْضِ تُعُومُ - يَكَادُ يَأْخُذُهُ الشَّرَارُ

از زمینی شناور آتشی می‌آیدش کم مانده است شرارش فروگیرد

از زمینی شناور آتشی به سمت او می‌آید، کم مانده است شرار او را فروگیرد

۷۳. مِنْ أَيْنَ يَخْرُجُ كَيْفَ يَخْتَرِقُ الْحِصَارُ؟

از کجا بیرون شود - حصار را چگونه بشکند؟

نقد: ترجمه خوبی است.

۷۴. وَ دَعَتْ / أذْكَرُ قَاعِدًا

کسی را بدرود گفتم / که به یاد دارم

نقد: میان دو جمله علامت / قرار گرفته و در ترجمه به حرف ربط «که» نیازی نیست.

بدرود گفتم / به یاد دارم

۷۵. فِي بَيْتِ إِسْمَاعِيلَ، - يَرْبُطُ صَخْرَةَ

مقیم خانه اسماعیل بود - صخره ای را

نقد: ترجمه خوبی است.

۷۶. بِسَحَابَةٍ

به ابری می‌بست

نقد: ترجمه خوبی است.

۷۷. وَ يَشْجُ بِالْحَجَرِ النَّجُومِ، - يَعِيشُ بَيْنَ سَلَاحِفٍ

و ستاره‌ها را به سنگ زخم آگین میکرد - میان سنگ‌پشتانی می‌زیست

نقد: در فرهنگ «يَشْجُ» را به معنای شکستن و شکافتن یافتیم.

و ستاره‌ها را به سنگ می‌شکافت، - میان سنگ‌پشتانی می‌زیست

۷۸. شَطَطَتْ، وَ نَامَتْ.

که به بیراهه‌ای دور رفته اند و خفته اند.

نقد: ترجمه خوبی است.

۷۹. وَدَعْتُ / أَدْكُرُ هَوْدَجَا

هودجی را بدرود گفتم/ که به یاد دارم

نقد: فعل «ودعت» در اینجا مفعول ندارد.

بدرود گفتم/ هودجی را به یاد دارم

۸۰. يَهْدِي بِسَيْدَتِي، وَ أَدْكُرُ أُمَّةً

به هذیان از بانوی من یاد میکرد، ملتی را در یاد دارم،

نقد: در فرهنگ نتوانستم فعل «یعذی» با حرف اضافه «ب» را بیایم. یا در معنای مفعولی ست و ترجمه درست است یا به معنای «به بانوی من هذیان می گفت» است.

۸۱. تهذی بآخر ما تبقی:

که از بازپسین بازمانده به هذیان یاد می آرد:

نقد: نقد بالا بر این جمله نیز صدق می کند. یا ترجمه درست است یا می شود «به بازپسین بازمانده به هذیان می گفت:»

۸۲. وَحَشُّ بِلَا رَأْسٍ، يُتَوَجُّ نَفْسُهُ

خونخواره ای بی سر که خویشتن را

نقد: ترجمه خوبی است.

۸۳. رَبًّا، وَ يَبْسُطُ ظِلَّهُ

پروردگار می نشاند و سایه خویش را می گستراند

نقد: در جمله بالا «یتوج» آمده که به «می نشاند» ترجمه شده. شاید ترجمه دقیق تر تاج گذاری باشد. کلمه «ربا» نیز نکره است اما معرفه ترجمه شده است.

به نام پروردگاری تاج می گذارد و سایه خویش را می گستراند.

۸۴. وَطَنَا كَقَبَعَةِ الْمَهْرَجِ .. / (ظِلُّهُ

در هیئت میهنی چونان کلاه دلکان(سایه او،

نقد: کلمه «المهرج» هم معرفه است و هم مفرد. اما جمع ترجمه شده است.

در هیئت میهنی چونان کلاه دلکی (سایه او،

۸۵. أَرْضٌ تَمُدُّ حَقُولَهَا سُرُرًا، وَتَهْدِي

زمینی است که کشتزارانش سریرسان امتداد می یابند، و ارزانی اش می دارند

نقد: کلمه «سرر» را در فرهنگ تنها به یک معنا یافتیم: قسمتی از ناف کوک که بریده می شود. کلمات مشابه که ریشه دیگری داشتند به معنای شادی و خوشحالی هستند که هیچ کدام به این جمله نمی خورند. فعل «تهدی» نیز به «» ترجمه شده که مفعولی که در فارسی به آن اضافه شده در عربی نیست.

زمینی است که کشتزارانش سریرسان امتداد می یابند، و ارزانی می دارند

۸۶. وَدَعْتُ، وَ ارْتَسَمَ الْأَفُولُ عَلَى جَبِينِي

بدرود گفتم و بر پیشانی‌ام افول نقش بست

نقد: ترجمه خوبی است.

۸۷. وَ مَتَحْتُ لِلزَّمَنِ الْمُفْتَتِ نَبْرَتِي

نوای خود را به زمان فروگسسته بخشیدم

نقد: فعل «متح» را در فرهنگ به معنا «بالا کشیدن آب از چاه» یافتیم. پس احتمال می‌دهم اینجا زمان به چاهی تشبیه شده که شاعر نوا و لحن خود را از آن بالا می‌کشد. معنای کلمه «مفتت» را نیافتیم.

آهنگ خود را از چاه زمان فروگسسته بالا کشیدم.

۸۸. وَ مَتَحْتُ نَبْرَتَهُ يَقِينِي.

و یقین خود را به نوای گفتارش.

نقد: مانند جمله بالا، فعل «متح» را در فرهنگ به معنا «بالا کشیدن آب از چاه» یافتیم. البته اینجا واژه «نبرت» حرف جر «ل» ندارد و احتمال می‌دهم ترجمه این جمله با ترجمه بالا کمی متفاوت باشد اما معنای دیگرش را نمی‌توانم حدس بزنم.

و یقین خود را از چاه نوای گفتارش بالا کشیدم.

۸۹. .../وَالْأَرْضُ تُدْخِلُ فِي السَّعَالِ الْمَعْدِنِي / شَوَارِعِ

/... و زمین به سرفه فلزی گام می‌نهد / خیابان‌هایی

نقد: ترجمه خوبی است.

۹۰. رُصِفَتْ بِأَطْفَالٍ - دَبَائِحَ / أُمَّةً

به کودکانی - بسمل شده‌هایی - سنگفرش شده است / ملتی

نقد: جمله کمی مغشوش است.

که به کودکانی بسمل شده سنگفرش شده‌اند. / ملتی

۹۱. تَزْهُوْ بِعَرْشِ مِنْ عِظَامٍ

به عرشی از استخوان می‌نازد.

نقد: «تزهو» را در فرهنگ به معنای تابناک شدن یافتیم.

به عرشی از استخوان‌ها تابناک می‌شود.

۹۲. اذْهَبْ وَ طُفًا

رو گشتی بزن /

نقد: در فرهنگ فعل «طف» را نیافتیم. کلمه‌ای مشابه، «طَفُو»، به معنای پدیدار در فرهنگ هست و نمی‌دانم آیا معنای نزدیک به هم دارند یا خیر.

۹۳. فِكْرٌ كَأَسْمَاكِ مُعَقَّنَةٍ، مَدِينَةُ السُّنِّ

اندیشه‌هایی چون ماهیانی گندیده، شهر زبانهایی

نقد: ترجمه خوبی است.

۹۴. قُطِعَتْ و دِیَسْتُ.

بریده و در زیر پا له شده

نقد: ترجمه خوبی است.

۹۵. اذْهَبْ و طُفْ، و سَلِّ الْجُدُورُ

روگشتی بزن و از ریشه ها بپرس

نقد: مانند خط بالاتر: در فرهنگ فعل «طف» را نیافتیم. کلمه‌ای مشابه، «طفو»، به معنای پدیدار در فرهنگ هست و نمی‌دانم آیا معنای

نزدیک به هم دارند یا خیر.

۹۶. كَيْفَ ارْتَدَى جَسَدُ الْمَكَانِ وَ حَوْشُهُ

که چگونه جسم مکان خونخوارگان خود را در بر کرد

نقد: این ترجمه خوبی است اما معنای کلی بیت را متوجه نمی‌شوم و نمی‌توانم درباره آن قضاوت کنم.

۹۷. أَوْ سَلِّ غُرَابَ الْأَبْجَدِيَّةِ - جِسْمِ اسْمَاعِيلَ، (اسماعیل

یا از زاغ سیاه ابجد - تن اسماعیل بپرس، (اسماعیل

نقد: ترجمه خوبی است.

۹۸. خَارِطَةُ الْعُصُورِ

جغرافیانگار اعصار است

نقد: خارطه را به «نقشه» نیز می‌توان ترجمه کرد. بستگی به آن دارد که مترجم چقدر می‌خواهد ترجمه‌اش شاعرانه باشد.

۹۹. اذْهَبْ و طُفْ /

روگشتی بزن

نقد: مانند خط بالاتر: در فرهنگ فعل «طف» را نیافتیم. کلمه‌ای مشابه، «طفو»، به معنای پدیدار در فرهنگ هست و نمی‌دانم آیا معنای

نزدیک به هم دارند یا خیر.

۱۰۰. افْتَحْ هُنَا رَأْسًا، هِنَا لِكَ فِكْرَةً

سری اینجا بگشا، اندیشه‌ای آنجا

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۰۱. سَتْرِي لَوْجِهَكَ صُورَةً مَجْهُولَةً

رخسار خود را تصویری ناشناخته خواهی دید

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۰۲. تَرِي ثِيَابَكَ فَوْقَ جِسْمِ غَيْرِ جِسْمِكَ . رَبِّمَا

و جامه هایت را بر تنی جز تن خود خواهی دید. شاید

نقد: ترجمه خوبی است. نمی‌دانم چرا در متن عربی مانند خط بالاتر از فعل «ستری» به جای «تری» استفاده نشده. البته در معنا فرقی ایجاد

نمی‌شود چون مضارع نیز به مستقبل معنا می‌شود.

۱۰۳. صَادَتْكَ أَتْيَابٌ لَهَا

سگدندانهایی تو را شکار کند

نقد: کلمه «اتیاب» را می‌توان «دندان نیش» نیز که در نزد عوام آشنا تر از «سگدندان» است ترجمه کرد.

دندان‌های نیشی تو را شکار کند.

۱۰۴. لُغَةُ الْمَلَائِكَةِ، أَوْ لَهَا

که زبان فرشتگان دارد، یا

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۰۵. شَكْلُ السَّمَاءِ

شکل آسمان

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۰۶. إِذْهَبْ وَ طُفْ /

رو گشتی بزن /

نقد: مانند خط بالاتر: در فرهنگ فعل «طف» را نیافتیم. کلمه‌ای مشابه، «طَفَّو»، به معنای پدیدار در فرهنگ هست و نمی‌دانم آیا معنای

نزدیک به هم دارند یا خیر.

۱۰۷. سَتَرِي خَنَازِيرًا يُحَوِّلُهَا الْكِتَابُ إِلَى ظُبَاءِ.

گرازهایی خواهی دید که کتابشان به آهوان بدل میکند.

نقد: ضمیر متصل «شان» که بعد از کتاب آمده ممکن است نامفهوم باشد. گویی کتاب گرازها است و یک «را» مفعولی جا افتاده. بهتر است

برای نشان دادن فاعل بودن کتاب ترجمه دیگری صورت گیرد.

گرازهایی را خواهی دید که کتاب آن‌ها را به آهوانی بدل میکند.

۱۰۸. /و تخاف من جس الرغيف، و ما تقول لقاتل

/و از دست سودن به نان می هراسیم

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۰۹. نَسَجَ الدَّمَاءَ وَسَائِدًا؟

به قاتلی که از خونها بالشها بافته است چه گوئیم

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۱۰. مَنْ أَنْتَ إِسْمَاعِيلُ؟! نَارِقَةُ خُطَاكِ

تو کیستی اسماعیل؟ از گام‌هایت

نقد: در فرهنگ «نارقه» را به معنای صفت رگی یافتیم که از آن خون جاری نمی‌شود. اینجا تقریباً برعکس این معنا ترجمه شده است اما با

معنایی که یافتیم نیز نمی‌توانم جمله را متوجه شوم. به همین ترجمه جناب اسوار اکتفا می‌کنم.

تو کیستی اسماعیل؟ از گام‌هایت

۱۱۱. كُتِبَ يَلْمُهَا حَوَاةٌ

به سان خون کتاب‌هایی می‌ریزد که مارافسایان گرد می‌کنند

نقد: «حواه» راد در فرهنگ به دو معنای «صداها» و «جادوگران» یافتیم. احتمالاً مارافسایان همان معنای جادوگران را بدهد.

به سان خون کتاب‌هایی می‌ریزد که جادوگران آن‌ها را گرد هم می‌آورند.

۱۱۲. فِي كُلِّ حَرْفٍ حُفْرَةٌ

در هر حرفی مغاکی

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۱۳. فِي كُلِّ فَاصِلَةٍ سَرَابٌ

در هر یکی ویرگول سرابی

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۱۴. حَشْوٌ، وَ رَجْمٌ خُرَافَةٌ -

حشوی، و سنگسار خرافه ای، -

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۱۵. لَمْ تُبَيِّنْ عِنْدَكَ لِي مَكَانًا لِيَخِيَطَ جَبْرِي ثَوْبَهُ

مرا در نزد خود جایی نگذاشتی تا جوهر نوشتنم جامه خود دوزد

نقد: ترجمه صحیح است اما می‌توانست نحو بهتری داشته باشد.

نزد خود برای من جایی باقی نگذاشتی تا جوهر نوشتنم جامه خود را دوزد

۱۱۶. لِيُوَاحِيَ اللَّهَبَ الْمُحَرَّرَ مَا أَحْسَنُ وَ مَا أَقْوَلُ / شَطَرْتَنِي

تا شعله تحریرگر با هرچه حس می‌کنم و با هرچه می‌گویم یار باشد / دوپاره ام کردی

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۱۷. وَ فَصَلْتَ بَيْنَ دَمِي وَ بَيْنِي -

و خونم را از من جدا-

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۱۸. مَنْ أَنْتَ إِسْمَاعِيلُ، كَيْفَ أَرَاكَ لِحُظَّةٍ لَا أَرَاكَ؟

تو کیستی اسماعیل چگونه‌ات بینم در لحظه ای که تو را نمی بینم؟

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۱۹. لَكِنَّ اسْمَاعِيلَ جَرْحٌ

اما اسماعیل یکی زخم است

نقد: به نظرم به جای «یکی زخم» می‌شود از «زخمی» استفاده کرد تا کمی به زبان طبیعی نزدیک‌تر و روان‌تر باشد.

اما اسماعیل زخمی است

۱۲۰. و أَنَا رَفِيقٌ عَذَابِهِ، وَ رُوَاى حَانِيَةٌ عَلَيْهِ

من یار رنج اویم، و رؤیاهایم او را مهربانند

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۲۱. وَ أَنَا رِسَالَةٌ مُنْتَمٍ - لَا مُنْتَمٍ، كُتِبَتْ إِلَيْهِ.

و منم مکتوب وابسته ای - ناوابسته ای برای او

نقد: ترجمه «منتتم» به «وابسته» می تواند درست باشد اما درباره نامه یا ساله وجه آن را متوجه نمی شوم. کلمه «متعهد» شاید با نامه ارتباط بیشتری داشته باشد.

و من نامه ای متعهدم، متعهد نشده، نوشته شده برای او

۱۲۲. ... وَ الْأَرْضُ تُدْخِلُ فِي السَّعَالِ الْمَعْدِنِيَّ /

/... و زمین به سرفه فلزی گام می نهد /

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۲۳. نَبِيَّهَا هِيَ بِنُ بِيَّ

پیامبرش بی نام بی نام زاده است

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۲۴. وَ الْأُمَّةُ أَنْحَسَرَتْ وَ ذَابَتْ

و امت واپس خزید و آب شد

نقد: گمان می کنم «انحسر» از همان کلمات اضداد باشد. در فرهنگ هم به معنای «آشکار شد» و هم به معنای «ناپدید» شد ضبط شده. و امت ناپدید شد و آب شد.

۱۲۵. فِي جَدْوَلٍ وَحَلٍ يَسِيلُ يَذُوبُ فِي هِيَ بِنُ بِيَّ.

در جوی گل آگینی که در بی نام بی نام زاده روان است و آب می شود.

نقد: عبارت «فِي هِيَ بِنُ بِيَّ» جای مناسبی ترجمه نشده است.

در جوی گل آلودی روان است، در بی نامی و بی نام زادگی آب می شود (نهاد: امت)

۱۲۶. يَا شَمْسُ يَا قَدَمَ النَّهَارِ، تَرَكْتَ لَيْلِكَ عِنْدَنَا

ای آفتاب ای پای روز، شب خود را نزد ما به جای نهادی

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۲۷. وَ نَسِيْتَهُ.

و از یاد بردی

نقد: ضمیر متصل ترجمه نشده است.

و آن را از یاد بردی.

۱۲۸. مَنْ أَنْتَ؟

تو کیستی؟

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۲۹. مِنْ تَمِيمٍ.

از قوم تمیم.

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۳۰. «وَلَوْ أَنَّ بُرْعُوثًا عَلَى ظَهْرٍ قَمْلَةٌ

شپش مرکب ککی چون تاخت آرد

نقد: متأسفانه اصلاً متوجه منظور شاعر در این سطر و سطر بعدی نمی‌شوم و نمی‌دانم چطور به این جمله ترجمه شده. معنی کلمه به کلمه

آن نیز هیچ معنایی را منتقل نمی‌کند و می‌شود:

و اگر ککی بر پشت شپشی

۱۳۱. يَكْرُ عَلَى جَمْعِي تَمِيمٍ، لَوْلَتْ

تمیمیان همه اندر فرارند.

دوباره تکرار شود بر دو جمع از تمیم، آن‌ها مسئولند.

۱۳۲. لَا، لَسْتُ مِنْ تَمِيمٍ

نه از تمیم نیستم.

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۳۳. مَنْ أَنْتَ؟ تَغْلِي

کیستی؟ از قوم تغلب هستی؟

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۳۴. لَا، لَسْتُ تَغْلِيًّا.

نه، از قوم تغلب نیستم.

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۳۵. /...و الْأَرْضُ تَدْخُلُ فِي السَّعَالِ الْمَعْدِنِي / نَبِيهَا هِيَ بِنُ بِي

و زمین به سرفه فلزی گام می‌نهد / پیامبرش بی نام بی نام زاده است

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۳۶. مَنْ أَنْتَ إِسْمَاعِيلُ؟ مَسْرَحُنَا يُوَصِّلُ عَرْضَهُ

تو کیستی اسماعیل؟ تئاتر ما به نمایش خود ادامه می‌دهد

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۳۷. -«مِنْ أَجْلِ مَجْدِكَ فِي الْعُلَى!»

-«در راه شکوه تو بر چکادها!»

نقد: در فرهنگ «علی» به معنای بلندی‌هاست. «چکاد» نیز همین معنا را دارد. می‌توان از لغات دیگر نیز برای روشن‌تر شدن معنا استفاده کرد اما ترجمه آقای اسوار نیز خوب است.

«به خاطر شکوه تو بر بلندی‌ها»

۱۳۸. عُنُقُ الْفَذِيفَةِ كَاهِنٌ

گلوگاه خمپاره کاهنی است

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۳۹. يَصِلُ الزَّمَانُ بِخَيْطِهِ

که زمان را به نخ پاره خود می‌پیوندد

نقد: عبارت «نخ پاره» را می‌توان به صورت ترکیب وصفی خواند و ممکن است باعث ابهام شود. می‌توان از قلب صرف نظر کرد و گفت:

که زمان را به پاره نخ خود می‌پیوندد.

۱۴۰. وَ يَخِيطُ سِرًّا وَالْأَلِّ لِكُلِّ دَقِيقَةٍ

و هر دقیقه ای را پای جامه‌ای می‌دوزد

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۴۱. -مِنْ أَجْلِ مَجْدِكَ فِي الْعُلَى!

-در راه شکوه تو بر چکادها!

نقد: مانند خطوط بالا در فرهنگ «علی» به معنای بلندی‌هاست. «چکاد» نیز همین معنا را دارد. می‌توان از لغات دیگر نیز برای روشن‌تر شدن معنا استفاده کرد اما ترجمه آقای اسوار نیز خوب است.

«به خاطر شکوه تو بر بلندی‌ها»

۱۴۲. مَنْ أَنْتَ إِسْمَاعِيلُ؟ (قِيلَ الشَّمْسُ عِنْدَكَ جَرَّةٌ، وَالْأَرْضُ صَحْنٌ..)

تو کیستی اسماعیل؟ (آورده اند که خورشید نزد تو کوزه‌ای است و زمین تشت خوان....)

نقد: نمی‌دانم کلمه «تشت‌خوان» چیست. «صحن» را در فرهنگ به معنای کاسه یافتیم.

تو کیستی اسماعیل؟ (آورده اند که خورشید نزد تو کوزه‌ای است و زمین کاسه‌ای....)

۱۴۳. هَلْ أَنْتَ قَلْعَةُ سَاحِرٍ، أَمْ رَأْسُ غُولٍ؟

تو مگر قلعه جادوگری هستی، یا سر غولی؟

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۴۴. -مِنْ أَجْلِ مَجْدِكَ فِي الْعُلَى!

نقد: مانند خطوط بالا در فرهنگ «علی» به معنای بلندی‌هاست. «چکاد» نیز همین معنا را دارد. می‌توان از لغات دیگر نیز برای روشن‌تر شدن معنا استفاده کرد اما ترجمه آقای اسوار نیز خوب است.

«به خاطر شکوه تو بر بلندی‌ها»

۱۴۵. رَيْتُهُ الْعُصُورِ تَمَزَّقَتْ

ریه اعصار پاره شد.

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۴۶. وَ الْأَرْضُ خَرِقَةُ حَائِكٍ.

و زمین خرقه جولاهی است.

نقد: کلمه «حائک» به معنای جولا یا بافنده است.

و زمین خرقه بافنده‌ای است.

۱۴۷. مَتَدَثِّرًا بِدَمِي، أُسِيرٌ تَقُودُنِي

خون خود را شولای تن کرده ام و ره می سپارم -

نقد: مانند خطوط بالا ترجمه عبارت اول یعنی «مَتَدَثِّرًا بِدَمِي» اشتباه نیست اما در متن عربی تن نیامده.

در خون پیچیده‌ام. می‌روم و

۱۴۸. حُمَمٌ وَيَهْدِينِي حُطَامٌ -

گدازه‌ها راهبر منند و ویرانه‌ها رهنمون -

نقد: مانند خطوط بالا فعل «یهدینی» به صورت اسم «رهنمون» معنا شده است. «کام» را در فرهنگ به معنای توده یا جمعیت زیاد

یافتیم نه «ویرانه». اما فکر می‌کنم جمعیت زیاد معنای درستی در این بیت نمی‌دهد. احتمال می‌دهم نتوانسته باشم معنای درست را در

فرهنگ بیابم.

گدازه‌ها راهبر منند و ... راهنمایی‌ام می‌کنند.

۱۴۹. حَفْلٌ تَخُصُّ بِهِ الْإِبَادَةَ نَسْلَهَا

جشنی است که نابودی مختص نسل خویشتن کرده است

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۵۰. حَفْلٌ لِإِسْمَاعِيلَ يَخْتَتِمُ الزَّمَانَ (تَرَاهُ يَفْتَتِحُ الزَّمَانَ؟)

جشنی است برای اسماعیل که اختتام زمان را برآمده است (آیا افتتاح زمان را برمی‌آید؟)

نقد: نمی‌دانم فعل «برآمده است» در جمله اول ترجمه کدام فعل است.

اسماعیل را جشنی است که زمان را به پایان می‌رساند. (آیا افتتاح زمان را برمی‌آید؟)

۱۵۱. حَفْلٌ يَضِيقُ بِهِ الْمَكَانُ - وَقِيلَ إِسْمَاعِيلَ جَاءَ وَقِيلَ غَابَ -

جشنی است که در مکان ننگد - گفتند که اسماعیل حاضر بود و گفتند که غایب بود -

نقد: جملات دقیق معنا نشده است.

جشنی است که مکان به آن کوچک می‌شود، گفتند که اسماعیل آمد و گفتند که اسماعیل غائب بود.

۱۵۲. ضَوْفُهُ مَلَأُوا الْمَكَانَ

میهمانانش مکان را پر کرده اند

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۵۳. مَلِلٌ وَّ آلِهَةً يُؤَاكِلُ بَعْضُهَا

کیش‌ها و خدایانی که برخی

نقد: فعل «یواکل» را در فرهنگ به معنای اعتماد کردن یافتیم.

کیش‌ها و خدایانی که بعضی به همدیگر اعتماد دارند

۱۵۴. بَعْضًا، وَيَأْكُلُ بَعْضُهَا

برخی دیگر را نواله می‌خورانند،

۱۵۵. بَعْضًا، - وَ يَخْتَلِطُ الْكَلَامَ

و برخی برخی دیگر را می‌خورند، - و کلام در هم می‌آمیزد.

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۵۶. حَشْدٌ يُوَزَعُ وَرْدَهُ

انبوهی گل سرخ می‌پراکنند

نقد: کلمه «حشد» در فرهنگ به معنای انبوه و جمعیت است. در این جمله می‌توان آن را انبوهی گل سرخ خواند و ابهام ایجاد می‌شود.

جمعیتی گل سرخ می‌پراکنند.

۱۵۷. فَرَحًا بِمَقْصَلَةٍ تُقَامُ.

شادمان از گردن زنهای که بر پا می‌شود.

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۵۸. الْأَطْلَسُ الْعَرَبِيُّ جِلْدُ نَعَامَةٍ غَلَبَتْ نَعَامَهُ

اطلس اعراب پوست شتر مرغی است که بر شتر مرغی دیگر چیره آمده است.

نقد: گمان می‌کنم «العربی» صفت اطلس باشد نه افراد عربی.

اطلس عربی پوست شتر مرغی است که بر شتر مرغی دیگر چیره آمده است.

۱۵۹. لَا غَالِبَ إِلَّاهُ / سَرَجٌ حِصَانِهِ

جز او پیروزمندی نیست / زین اسبش

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۶۰. ذَهَبٌ، وَ جِبْهَتُهُ غَمَامَةٌ.

زرین است، و پیشانی‌اش پاره ابری

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۶۱. مَنْ أَنْتَ؟ مِنْ أُمَّيَّةٍ؟

تو کیستی؟ از بنی امیه؟

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۶۲. لا، لَسْتُ مِنْ أُمَّيَّة.

نه، از بنی امیه نیستم.

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۶۳. مَنْ أَنْتَ؟ هَاشِمِيٌّ؟

تو کیستی؟ از هاشمیان؟

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۶۴. لا، لَسْتُ هَاشِمِيًّا.

نه از هاشمیان نیستم

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۶۵. حَفَلُ لِإِسْمَاعِيلَ (اسماعیل جاءَ و قَبِلَ غَابَ) ضَيُّوفُهُ

جشنی است اسماعیل را (اسماعیل حاضر بود و گفتند که غایب بود).

نقد: فعل «جاء» را می توان به معنای آمدن گرفت.

جشنی است اسماعیل را (اسماعیل آمد و گفتند که غایب بود).

۱۶۶. مَلَلٌ وَ آلِهَةٌ يُؤَاكِلُ بَعْضُهَا

میهمانان او کیش ها و خدایانی اند

نقد: مانند خط بالا فعل «یواکل» را در فرهنگ به معنای اعتماد کردن یافتیم.

میهمانان او کیش ها و خدایانی اند که بعضی به همدیگر اعتماد دارند

۱۶۷. بَعْضًا، وَيَأْكُلُ بَعْضُهَا

که برخی برخی دیگر را نواله می خوراند،

نقد: ترجمه این سطر در سطر بعد آمد اما به هر روی ترجمه خوبی است.

۱۶۸. بَعْضًا، — وَ تَمْتَرِجُ الْأَلْوَهَةَ بِالرِّصَاصِ

و برخی برخی دیگر را می خورند - و الوهیت با گلوله در می آمیزد

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۶۹. (أَهُوَ الْخَلَاصُ؟)

(آیا خلاص این است؟)

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۷۰. أَدْعُوكَ إِسْمَاعِيلُ، خَمْرَةٌ عَهْدِنَا

تو را دعوت میکنم اسماعیل که باده دوران ما ریخته شد،

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۷۱. سَكَبَتْ، وَ مَائِدَةُ الْعَسَقِ

و مائده تاریکنا

نقد: «غسق» را به معنای سحر یافتیم و گمان می‌کنم تاریکنا به معنای جای تاریک است و نمی‌تواند ترجمه دقیقی ارائه کند.

و سفره سحر

۱۷۲. فی زَهْوَهَا -

بشکوه است -

نقد: شاید حرف جر «فی» اشاره به زمان چیزی دارد.

به هنگام شکوه و جلال خود است.

۱۷۳. وَأَنَا وَأَنْتَ السَّاقِيَانِ، وَحَوْلُنَا

و من و تو دو ساقی، و گرداگرد ما

نقد: ترجمه خوبی است.

۱۷۴. حَشْرَاتُ أَسْلِحَةٍ تُطَوَّقُنَا وَ تَفْقِسُ بِيضَهَا

حشرات سلاح‌هایی است که ما را در حصار گرفته‌اند و نوزادهای خود را از تخم می‌جهانند.

نقد: «تَفْقِسُ بِيضَهَا» می‌تواند به معنای دقیق‌تری معنا شود چون کلمه «نوزاد» و «می‌جهانند» در متن عربی نیامده است.

حشرات سلاح هست که ما را در حصار گرفته‌اند و تخم‌های خود را می‌شکنند.

بعد از بررسی ۲۸ صفحه شعر عربی از کتاب «از سرود باران تا مزامیر گل سرخ» موسوی اسوار، می توان نتیجه گرفت که ترجمه موسی اسوار از این اشعار موفق و روان است. در اکثر مواقع متن او پایبند به متن عربی است و اگر انحرافی ایجاد شده برای فهم بهتر مخاطب است. البته باید این نکته را متذکر شد که هدف ترجمه گاه نامشخص است. بعضی ترجمه ها برای ترجمه شعر به متن ادبی است و بعضی دیگر ترجمه شعر به نثر ساده بدون زیبایی های زبانی است و این یکدستی ترجمه را از این کتاب می گیرد. ابهام های ترجمه را نیز نمی توان بر گردن موسی اسوار دانست که اشعار آدونیس گاه مبهم و نیازمند شرح است.